حصهٔ سوم

تعلیقات راجع به سید علی ترمذی

جد اعلای

سید جمال الدین

تصنیف: محمد امین خوگیانی مدیر و صاحب امتیاز

جریدهٔ ملی انیس

شغل خـانـدانی سیدعلی ومسقط الرأس او

سید جمال الدین افغان که از احفاد سیدعلی ترمذی پیر بابای بنیری است بمناسبت ترجمهٔ کتاب وسوانح سید جناب پیر بابا اینك ضمیمهٔ کتاب میشود (مترجم)

درویزه حکـایه می نماید که سیدعلی ترمذی میفرمود. « پدر مشفقم قنبر علی نام داشت که اهل دربار مغولی اورا امیر نظر بهادر گفتندی (۱) و، پدر کلان من سید احمد نور صاحب علم فضل بوده واوقات عزیز خود را به درس وتدریس وزهد وریاضت صرف میفرمود از متاع دنیا ومافیها بی پروا بوده الا اینکه نظر مرحمت به این بنده معطوف میداشت وسلسله کبرویه درخاندان ما نسلاً بعد نسل از شیخ نجم الدین کبری تااین وقت جاری آمده وجدا مجد من دروقت وفات خویش بهمن عاجز اجازه آن راداده دعا فرمود.

مسکن ما قندز است امیر تیمور کورگـان ماماي ایشان میشد پدرم قنبرعلی دربار ودربار داری را دوست میداشت وجد امجدم زاهد گوشه نشینی بوده که اوقات عزیز خودرا به مشاغل علمی وعبادات خالق میگذشتاند

دورهٔ طفولیت

درویزه از سید علی نقل می کند که در هنگام خورد سالی طبعیت من خیلی آزاده بوده ازمال ومتاع دنیا بی پروا می بودم بنابراین مردم دیوانه ام خیال نموده در خانه هم مرا به این لفظ خطاب میکردند.

بنابرعادت جاریه ارکان خاندان ما اطفال خوردسال خاندانی هارا برای تربیه ودوستی انتخاب می نمودند مرا هیچ کس نه پسندیده ومیگفتند که این دیوانه است

(۱) امیرتیمور گورگـان درقرن هفتم گذشته وسید ترمزی ازقرن دهم است بنابر آن همشیره زاده حقیقی امیر تیمور گورگـان شده نمی تواند ممکن است ازاحفاد همشیره اوشان باشد.

جدا مجدم (سیداحمد نور) فرمودند که این دیوانه از آن من باشد من استعداد این دیوانه را می‌شناسم بعد ازان عواطف پدری خود را درحق من روز افزون مبذول میفرمودند.

دورهٔ تحصیل ابتدائی

جدامجدم مراتحت مراقبت مخصوص پدری گرفته بودند وبه‌نفس نفیس خویش مرادرس میدادند زمانیکه شرح جامی را می خواندم عمر جدمبارك من‌خاتمه‌یافته در وقت احتضار مرا بحضور انور خویش خواسته فرمودند که از اجزاء قران کریم تا هر اندازهٔ که یاد داشته باشی به حضورم قرائت نما!! من سورهٔ ملك را به‌حضورشان قرائت‌نمودم درخاتمهٔ آن فرمودند که دوباره‌بخوان سه‌مرتبه بحضورشان قرائت‌نمودم‌درحق‌من‌دعا فرموده‌بیان کردندآن برکاتی که‌ارثاً به‌من خداوند روزی گردانیده ویا از طریقه سلسله محترمه کبرویه بما ازروی ریاضیت رسید ازخداوند رجاء می کنم که‌این برکات‌را بشما هم ارزانی فرماید. (۱)

(۱) دروزهٔ ننگهاری درصفحه (۳۸۵ الی ۸۶) ارشادمی نگارد که شیخ علی درطریقت‌سلسلهٔ کبرویه شاگرد جد خود سید یوسف نوراست واوشاگر پدر خود سید احمد نور بخش است و اوشاگرد ابواسحاق ختلانی است واوشاگرد سید علی همدانی (که‌مزارش در یکهلی‌می‌باشد) واوشاگرد شیخ‌محمود فرقانی و اوشاگرد علاء الدوله واوشاگرد نورالبدین عبدالرحمن نسوانی واوشاگرد شیخ‌احمد سرفانی واوشاگرد شیخ مجدالدین بغدادی واوشاگرد سید علی لالا (مدفون غزنین) واوشاگرد شیخ نجم‌الدین کبیر (که‌این‌سلسه به‌او منسوب است) واوشاگرد شیخ عماد الدین یادبوسی واوشاگردابوالنجیب وردی واوشاگردامام‌احمدغزالی واوشاگرد ابوبکر نساج و او شاگردابوقاسم کرمانی شاگردعثمان‌مغربی شاگردابوعلی‌کاتب شاگرد ابوعلی‌رودباری شاگرد جنیدبغدادی شاگرد سری سقطی شاگردشیخ‌معروف شاگرد موسی‌رضاء شاگرد ابوعلی شاگرد کاه کاه‌ی خودموسی کاظم واو شاگردپدر خود امام‌جعفر صادق واوشاگرد پدر خود امام محمد باقر واوشاگرد پدرخود (زین العابدین) وا و از پدر خود امام حسین و او شاگرد پدرخود حضرت مرتضی واوشاگرد حضرت عثمان واوشاگرد حضرت‌فاروق واوشاگرد حضرت ابوبکر واوشاگرد محمد مصطفی صلی الله‌علیه واله وسلم.

وقفهٔ تحصیل واغاز زهد

سیدعلی میفرمود که غم خور مشفق ومربی محقق من جدامجدم چون رخت اقامت را ازین جهان فانی بربست من منفرد ماندم نه از مردم خودداری و نه به آنها اطمینان کرده میتوانستم دائما غرق تفکر می بودم وخلوت وزهد رادوست میداشتم اماتفکر دراین زهدبی مربی واین تقوی بی اساس علمی موجب گمراهی انسان میگردد مثلیکه فرموده اند .

خیالات نادان خلوت نشین بهم بر زند عاقبت کفر و دین

فتح هند ونقل سیدعلی ازقندوز به هند

زمانیکه محمد همایون پادشاه را خداوند متعال فتح کشور هند روزی گردانید پدر مشفقم را تیمناً و تبرکاً باخود به هندوستان برد پدر محترم مرا لباس درباری پوشانیده باخود بهدربار پادشاهی حاضر میکرد لیکن در وجود من استعداد حیات پر تکلف دربار وآداب حضوری وجود نداشت .

در مواقع لازمه لباس درباری را کشیده به صحبت علماء داخل میشدم وتحصیل علم میکردم .

تحصیل وطریقت درهند

روزی از روزها باملازمان خویش به مزار منور شیخ شرف الدین پانی پتی رفتم ملازمان خود را بیرون احاطه مزار استاده کرده منفرداً داخل احاطه مزار گردیدم همانجا خداوند متعال در فکر من این مفکوره را الهام نمود که ازاین جاه وجلال مادی صرف نظر نموده اوقات خود را به تحصیل علم صرف نمایم فی الحال به عملی نمودن آن اقدام کرده از دروازه دیگر مزار برآمدم ودر تجسس مربی میگشتم پدر مشفقم نیز در جستجوی من بود ومرا پیدا کرده

نصائح پدرانه فرموده و ترغیبات دلربائی به‌من دادند اما به‌دل من اثر نمی کرد اخیراً برای مصارف سفر نقودی به‌من مرحمت فرمودند عرض نمودم که ای پدر مهربان دلم از مال دنیوی سیر گشته پول را نمیگرم اما آرزوی دعا دارم که به‌فرزند خویش مرحمت فرمائی تا به‌تحصیل علم کامیاب شوم .

تحصیل علم نزد شیخ سیلونه

در نواحی مانگپور به‌حلقه درس جناب شیخ سیلونه که مدرس و محقق بوده داخل شده کافیه را تکراراً و وقایه و هدایه کتب (فقه) را از جناب ایشان تحصیل کردم تنها پدر عزیزم بدر بار علاقه داشت ا باء و آجداد تاجد امجدم (سید احمد نور) مصروف علم فضل و زهد و ریاضت بودند مرا نیز پدر کلانم بر جاده علم و زهد تربیه میفرمودند و میل طبیعی من نیز به‌این امر اضافه تر بوده پس سخنان استاد محترم خود را گوش میدادم و هر کلمهٔ که از زبان او شان بیرون میشد بدلم اثر میکرد و هر کرداری که از جناب ایشان میدیدم مرا بسوی خود جذب می‌نمود اخیراً عرض نمودم که مرا اذن طریقت فرمایند فرمودند که این بار گران را بر داشتن و آداب آن را محافظه کردن یك امر سرسری ندانید در این جادهٔ پرخطر خودسری را گنجائش نیست .

این امر مهم از مشکوة نبوی سینه بسینه اقتباس شده به‌اهل آن انتقال یافته اما در این هنگام بسی از زنادقه و ملاحده در لباس مشیخت داخل شده فرش بدعت را هموار نموده بر بوریای الحاد نشسته بسوی گمراهی و ضلالات مردم را سوق مینمایند از چنین سالوسان مکار و گمراهان غدار خودداری باید نمود مثلیکه فرموده اند .

مکن با صوفیان خام یاری ☆ که باشد کار خامان خام کاری
طریق پخته کاری را ندانند ☆ به خامی میوه باغت فشانند
زاصل خویش آن میوه بریده ☆ بماند تا قیامت نارسیده

ز کار خام کس سودی ندارد　　چو حلوا خام باشد علت آرد

ایضاً

ای بسا ابلیس آدم روی هست　　پس بهر دستی نباید داد دست

این عالم با عمل واین زاهد با معرفت چون شوق مرا اضافه تر می دید میفرمود که از جانب مربیم برای من اجازه نیست که کسی را اذن بدهم لهذا مرا معذور پنداشته صرف تعارفم را بحق مرا خویش امدادی تصور نمائید وبسوی اهل این کار گرائید .

شیخ سالار رومی

شیخ سالار رومی برادر طریقت وپیر من است « شیخ بهاءالدین صامت » که مربی ما وحضرت سالار رومی بوده شما را بحضور او شان معرفی می نمایم مرا بحضور ایشان درمقام اجمیر با بیان حسب ونسب من وسفارش مشفقانه استادانه معرفی گردانیدند .

وقتیکه حضرت سالار رومی حسب ونسب مرا پرسیدند وازاحوال من آگاه شدند فرمودند که ای سید! سادات سنی لائق مخدومیت اندنه خادمیت اما این امراز راه خدمت وریاضت حاصل میشود پس به ذمهٔ من خدمت مصلای خودرا تعیین فرمودند من این خدمت رابه کمال اخلاص انجام می دادم زمانیکه خلوص وصداقت مرا مشاهده فرمودند به تحصیل تصوفم گماشتند وقتاً فوقتاً شرح بعض نکات تصوف را برایم توضیح می نمودند ومشکلات رابصورت خوبی حل میفرمودند لحظهٔ از لحظات فراق ازمربی خود را گوارانمی دیدم اخیراً مرا به طریقت امر فرمودند .

دورهٔ طریقت

طریقت دارای دورهای سه گانه است دورهٔ شهرت دوره کشف وکرامت دورهٔ رضای محض الله تعالی .

کسانیکه به دورهٔ اول ودوم قناعت کردند واین امر را معراج خود دانستند لائق حصول رضاء خداوندی نمی باشند .

دورهٔ اول من آغاز شده ومرجع خاص وعام گردیدم .

حاجی سیف الله وملك گدای گگیانړی

بعضی مردم ازمن ارادتمندی رادرمتابعت شریعت غراء که مرتبهٔ اول تصوف است آرزو می نمودند مثل حاجی سیف الله وملك گدای گگیانړی که همایون پادشاه اورا باخود ازسرحد به هندوستان آورده بود اخیراً ازاین شهرت وعلاقه‌مندی مردم به‌ستوه آمده به شیخ خود شکوه بردم که این مردم مرا به عبادت نمیگذارند

اقامت گجرات و توصیهٔ شیخ

حضرت شیخ راخداوندفراست کامل روزی گردانیده بود مراتوصیه فرمودند که بسوی کوهستان بروید خودم ازحضورشان رخصت گرفته به اراده رفتن بسوی کشمیر روان شدم وقتیکه به یك دهی ازمضافات گجرات نوی رسیدم کیلاس نامی که جهت دیدن من متصل در مردم آوازه افگنده ومی گفت آن شخصی را که من در خواب دیده ومی گفتم که به این راه خواهد آمد وپیشوای مردم خواهدشدهمین شخص نو وارد است من به این دعوی ازو گواه خواستم تا بدانم که این خواب را قبل ازورود من به حضور کدام شخصی بیان کرده است یا حالا میگوید جمعی از حاضرین به‌صدق‌مقال اوگواهی دادندحتی این را نیز گفتند که از حلیه شما نیز برای ما بیاناات کرده واز خال پیشانی شماهم ذکر نموده بود واینك بوجود شما آن خواب کاملاً تطبیق می نماید

دروقت شکست همایون از شیر شاه ملاقات سید علی با پدر

هجوم مردم بطرف من زیادشد مدتی آنجا اقامت‌نمودم تا که همایون پادشاه از شیر

شاه افغان شکست خورده بالشکر شکست یافته که در تصرف داشت روبکابل روان بود در این جمله پدرمن نیز شامل بوده ودر گجرات با اوملاقی شدم به آغوش شفقتم گرفته مراحم زیادی نموده فرمودند که ازمن سهوی سرزده بود اما جادهٔ آباء واجداد را که علم وریاضت است شما محافظه نموده اید.

هدیهٔ پدر

پدرم در وقت رخصتی دو همیانی یکی از طلا و دیگری ازنقره پیشم گذاشته فرمودند که این را به مصرف برسان عرض نمودم ای پدر مهربان به مال حاجت ندارم فرمودند نذر کرده ام تا بر فقراء صرف نمائی ناچار شده به خادم اشاره کردم که آنرا بردارد وبا یکدیگر وداع نمودیم.

سید مصطفی فرزند ارشد سید علی بنیری میفرمود که بعد اززیارت شیخ شرف الدین پانی پتی پدر محترمم باجدامجدم ملاقات نکرده بودند واین اولین ملاقات آنها بود اوشان میفرمودند بعد ازانکه ازمزار جناب شیخ شرف الدین برآمدند اسپ واسلحه را بدست بقالی به حضور پدر خویش تقدیم نمودند گویا پس از فراق این اولین ملاقات آنها دانسته میشد.

پښتو در عسکر افغانان هند

سید علی میفرماید که دلم از بار گران تصوف کمزور شده تاب تحمل آنرا برداشته نمی توانستم باراده ملاقات مربی خود سالار رومی از گجرات عازم اجمیر گردیدم تاخودرا ازین بار طاقت فرسا برهانم چند روزسفر می نمودم ودر عرض راه با لشکر شیر شاه افغان که تعاقب همایون پادشاه را میکردند برخوردم در افغانها درشتی مزاج و بی علمی از دیگر اقوام اضافه تر است لهذا کسانیکه در فارسی گفتگو میکردند اوشانرا دشمن خود میدانستند ازهمین جهت سواران شیرشاه

درخصوص قتل من باهم مشوره می نمودند ومن به قضاء الهی راضی بودم اخیراً ازمن پرسیدند که ازمال دنیا چیزی داری گفتم دوهمیانی طلا ونقره دارم گفتند بده ازآن ماست خادم را اشاره کردم و به ایشان تسلیم نمود.

وفات شیخ سالار رومی

از قضاء خدا وند قبل از رسیدن من به اجمیر حضرت شیخ ازاین دنیا رحلت فرموده بودند همینکه به دولت خانه شان رسیدیم پسرارشداوشان شیخ حسین درمراقبه بوده حینیکه‌سر خودرا ازمراقبه بالا کردند مرادیده فرمودند: پدرم درحال به من بیان کرد که من‌دوچپن داشتم یکی را به شخص نوواردبسپار ودومی را پارچه پارچه کرده براراد تمندانم تقسیم کن فوری هر دو را خواسته ملاحظه نمود که بر یکی از ان دو چپن نام من نوشته بود فوراً در برم نمودند وچندی انجا اقامت نمودم.

عزیمت قندز

بعد ازچند روزمخدوم زاده‌ام فرمودند: وصیت حضرت‌پدر بزرگوارم درحق‌شما آنست که درکوهستان اقامت نمائیدحالا اختیار بشمااست که‌یکدام‌یك‌از کوهستانات اقامت می نمائید یااینکه به وطن خود مراجعت می فرمائید ربراوطن‌خود شماهم کوهستان‌است.من به این‌اراده‌رفته‌بودم که این‌بار گران‌را ازدوش‌خود بیندارم‌لیکن اضافه تر شنگین شد به ارادهٔ وطن خود **ازانجا عزیمت نمودم**

اقامت درقوم گگیانی دوابهٔ هشتنغر

هنگامیکه به پشاور رسیدم حاجی سیف الله و ملک گدای گگیانی آنجا بامن ملاقی شدند بعد ازسلام وملاقات نسبت به ارادتمندی سابقهٔ که دراجمیر بامن پیدا کرده بودند عرض کردندکه وطن‌ماقریب است برای‌چندروز بهمراه ماتشریف

ببرید تا آل واولاد اطفال ووطن داران ما از صحبت ومواعظ شما پندها بدست آرند واز بدعت هادست بردار شوند دعوت ایشان را قبول نموده با آنها به علاقه « دوابه » رفتم بسیاری از اهالی آنجا اجازه طریقت گرفتند و خلائق زیادی پندو موعظت شنیدند واز بدعت هارو گردان گشته براه راست سائق شدند و تاز مانی به آن راه روان بودند لیکن دراین روز ها دوباره بطرف بدعت ها مائل شده اند

عادت افغانهاست که سخن را در موضوع خیر و شر گوش می نهند اما سخن های خیر را باپندی کمتر می نمایند زیرا بی علمی در افغانها بسیار زیاد است اکثر افاغنهٔ این آوان از شنیدن سخن های خیر گریزان می باشند و به شنیدن سخن های شر بسیار مائل هستند

موجب این امر طوری که دیده می شود کثرت فساد عناد در ایشان است و تاحدی این مسئله عمومیت گرفته است که پندو نصیحت وپابندی شریعت مطهر درآنها خیلی دشوار میباشد .

عزیمت بوطن و معاودت به یوسف زئی

بعداز یکسال که در دوابه اقامت کردم اراده رفتن بوطن خودقندز نمودم اما دوستان ومخلصان گگیانړ رفتنم را به بهانهٔ مانع آمده عرض کردند که درعلاقه یوسف زئی دو ملحد پیدا شده که ازراه راست محمدی منحرف گشته و شهرت زیادی راحاصل کرده اندیکی پیرطیب نام دارد که از قبیله افاغنه غلځای است ودوم پیرولی نام دارد نژاداً افغان برېڅی است وا کثراهالی یوسف زئی را ازراه مستقیم شرع انور گشتانده منحرف ساخته می روند .

مسلک پیرطیب وپیر ولی

پیرولی وپیرطیب مذکور سرودرا حلال دانسته دائم آنرا می شنوند مرد وزن خورد وکلان را به دور خودفراهم نموده سخن های بیهوده وخارج از شرع انور

می گویند واز حدود شریعت باندازهٔ دوری جسته‌اند که‌پیرولی‌دعوی خدائی‌دارد (نعوذ باالله منها) سزاوار است که بآن حدود تشریف ارزانی داشته عوام انها را ازکفروضلالت ایشان نجات بخشید هنگامیکه ازخرابی دین‌محمدی شنیدم عزم رفتن رابه آن سرزمین برخود واجب دانسته عزیمت نمودم .

اخلاق و عادات یوسف زئی

وقتیکه به‌آن‌علاقه رسیدم دیدم که‌مردم ساده‌لوح اندو جوانان ایشان ازپیران ایشان دردیانت استوار تراند ـ وزنان این‌مردم ازمردان ایشان دراسلام قائم تر واطفال ایشان درعین خورد سالی دین‌طلب ودیانت پسند می باشند خدمتگاران وغلامان ایشان ازامور نامشروع روگردان هستند .

اسباب بی علمی

لیکن مدرسهٔ علم وعلماء پرهیز گار ندارند لهذا تمام این‌مردم بی‌علم اند واز سبب کثرت شیخان باطل و پیران بی حاصل که ایشان را براه مخالف شرع دعوت می نمودند برخی پیرو ایشان شده وبدعت های بسیاری را بنام دیانت قبول کرده بودند ومسلمانان ضعیف الاعتقادرا اغلباً به جادهٔ گمراهی سوق داده بودند .

عادت افغانها درخصوص روحانیون

از اصول افغانها است که در هنگام پیداشدن یك‌شخص نوی که ازجملهٔ علماء یاصلحاء یامشائخ یازهاد باشدبه مجرد شنیدن ورود این چنین رجال براو گرد می آیند وگروه گروه به صحبت اومی رسند تاچیزی بشنوند .

امتیار شخص صحیح ازفاسد

افغانها فقط شائق شنیدن پندونصیحت‌اند نه‌ازعمل یعنی گفتار پسند می باشند

واز کردار غافل اند وعوام ایشان از جهت بی علمی فرق شخص صحیح و فاسد را کرده نمی توانند اهل حق را از اهل باطل جدا نکرده اقتدار علمی ایشان آنقدر نیست تاشخص نووارد را بشناسند که برجادهٔ حق استوار است یا از راه صحیح گمراه گردیده مگردانایان وارباب ذکاوت ایشان اهل حق واهل باطل را به خوبی امتیاز داده می توانند .

دخول در ولایت یوسف زئی وتبلیغ علم ومعارف

بنا بر گفتار فوق اول اول در ولایت ایشان داخل شدم و تاعلاقه (سدوم) رفتم مردم اطراف و جوانب گروه گروه به صحبت من میرسیدند و مواعظ می شنیدند درامور دینی باندازهٔ که معلومات داشتم برای ایشان بیان میکردم وایشان را می گفتم که درراه علم و عرفان هر قدر که میتوانید کوشش خودرا بکار اندازید وبه شرع انور مستقیم وپابند باشید از محبت اهل هواء واهل بدعت خودرا نگاهدارید هم چه مظاهرات را دوام دادم عند الموقع بیانات می نمودم چون ایشان دین طلب وحق جوی بودند بدل ایشان اثر میکرد به پند های من گوش می دادند از اهل هواء و اهل بدعت بیزاری می نمودند حتی که بدعت ها و ضلالت ها به فحوای (جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا) محو شد .

مناظره باپیران مبتدع

بعدازانکه اهالی قدری دانسته شدند عزم مناظره با آن دو پیر مبتدع کردم تااثبات مذهب سنت و الجماعه ورد مذهب هوا وبدعت را در مناظرهٔ او شان بنمایم وعوام زمانه را از راه باطل آنها باخبر گردانم .

پیرولی

پیرولی بریخی هیچ وقت بامن رو برو نمیشد تامناظره به عمل آید .

پیر طیب

پیر طیب غلجائی چون از ساکنین هند بوده همین که از ارادهٔ من خبر شد شباشب بسوی هزاره گریخت زیرا (خفاش) طاقت دیدن نور افتاب را ندارد و شب می پرد و ازان جهت (شب پره) نامیده شد این خفاش هم طاقت دیدار نور حق را نداشت که شبانه فرار شد الحق به این عمل اوسزا وار بود .

در افغانها پیرانی پیدا میشوند که سخن های جن را می شنوند و بنام غیب گوئی خود آنرا شهرت می دهند وایشان نمیدانند که این چنین اعمال موجب کفر است زیرا غیب دانی خاصه ذات باری تعالی است (لایعلم الغیب الاالله) . پیر طیب چون میدانست که خودم از قندوز می باشم وارادهٔ وطن دارم در مردم اوازه انداخت که (سید علی) را از این ولایت کشیدم و به قندز انداختم (نعوذ بالله من هذا الکفر الصریح) دوستان ورفقاء من به اثر این دعوی او عذر والحاح بسیاری نموده عرض کردند که تایك سال عزم قندوز را فسخ کرده در این ولا توقف فرمائید تا دعوی پیر طیب به دروغ انجامد وضعفاء این قوم به این گفتهٔ او از جادهٔ حق منحرف نشوند من هم مشوره ایشان را قبول نموده عزم رفتن وطن را فسخ نموده دران ولا توقف نمودم .

تأهل واقامت

از اصول جاریهٔ افغانها است که کدام عالم یا صالحی که از قبیلهٔ ایشان نباشد واو را به پسند ندا کابر وکلانتران ایشان بدون مهر معجل خواهر یا دختر خود را به نکاح او میدهند برای اینکه دلبستگی آن عالم وصالح با او شان زیاد گردیده در وطن شان سکونت اختیار نماید وازصحبت او فیض گیرند بنابراین عادت جاریه ملك دولت ملی زئی که از قبیله

بارکشاه زئی این طائفه است خواهرخود (بی بی مریم) را به نکاح من داد

خودم هر چند از پابندی عیالداری خود داری می نمودم زیرا این علائق برای ارباب شغل امور ناموافقی تولیدمی نماید لیکن مراعات دل یك مسلمان هم از لوازم بود ازمروت دور است که یك مسلمان را ازخودآزرده بسازد ناچار قبول نمودم در این وقت فهمیدم که اشاره مرشد من شیخ سالاررومی(رح) به این علاقه بوده که توقف نمایم ومراد از کوهستانی که مرا توصیه اقامت میفرمود همین اماکن است فرزندان ودختر انم دراین ولا تولد یافتند اخیراً اراده کردم که به وطن مالوف خود رفته زیارت والدین را بجا آرم وبه لقاء ایشان خود را مشرف گردانم

مراجعت به قندز

آل وعیال را در یوسف زئی گذاشته تنها بـه قندوز رفتم پدر بزرگوارم رحل اقامت را از ین دار نا پائـدار برکنده بـود اما بخدمت والدهٔ عفیفهٔ خویش مشرف شدم بعداز چندی والده ام از گذارشات عمر گذشته پرسید ند عرض کردم که در علاقهٔ یوسف زئی عیالدار گردیده ام

ازروی شفقت ومهر بانی کامله حضرت والـده ام فی الحال تهیه سفرمرا نموده امر فرمودند که ای فرزند حالا بروید واگر بتوانید آل وعیال را باخود گرفته بیارید واگر میسر نشود من حق خودرا بتو بخشیده ام همانجا سکونت اختیار نما که حق او شان بذمهٔ ما نماند

توطن در یوسف زئی

به اجازهٔ مادر مهربانم در یوسف زئی توقف اختیار نمودم و تمام مردم را به راه حق ترغیب می دادم و ایشان دائمابه طریق حق روان بودند تاز مانیکه پیر تاریك ملعون و جمال الدین کلال نادان دراین ولا پیدا شدند و برخی

ازاهالی بدعوت این طاغیان از دین محمدی اعراض نموده پیروی ایشان را اختیار نمودند وازجهت شومیت ایشان خداوند این طائفه را به غضب اکبر شاه مغولی گرفتار نمود اکثراهالی به تاراج رفتند ومملکت از دست شان بیرون شد حضرت فرموده که هر قومیکه رفض و بدعت درایشان رائج گردد مملکت ایشان به قهر فرما نفرمای جا بر گرفتار میشود .

دورهٔ اصلاحات

در ویزه مینگارد : شیخ ما عادت داشت که در اطراف وجوانب این علاقهٔ (یوسف زائی) برای امر معروف دوره ها میفرمود . جائیکه کدام مبتدع پیدا میشد برای حصول رضای خداوند تعالی نه برای وصول به عز و جاه با او مناظره میفرموه تا که اورا ملزم میساخت ودرعوام وخواص به آواز بلند اعلان الزام او را ابلاغ میداشت و میفرمود که از متابعت این مبتدع دست بر داشته دائما خود را از او نگه دارید تاهلاك ابدی بشما متوجه نگردد .

نفوذ واثر سید علی ترمزی در آن ولا

در ویزه میگوید: افغانهای آن زمان عادت داشتند که کدام شیخ یا عالم نوی اگر در علاقهٔ ایشان ظهور می‌نمود تازمانیکه از نظر شیخ ما (سید علی ترمزی) یاخود این فقیر (درویزه) آنرانمیگذشتاندند اقوال واعمال اورا اعتبار نمیدادند رؤسای قوم فراهم میشدند وآن عالم یا شیخ نوی را با ما مواجهه می نمودند تا با او جهت اظهار حقیقت مناظره نمائیم .

مناظرهٔ سید علی ترمذی باعمر وچالاك

شیخ عمر وپیر چالاك دو برادر پیشوایان ختك بودند وبه این ولا آمدند